

از باده اگر بچشم آید دوسینه
 آنصاف بده چرابان یک دوسه را
 آن بکه در این زمانه می نوش کنی
 در خلوتی بسربری در همه عمر
 آنخس که بعد خود چو جم جام گرفت
 با اینکه کسی ازین مهبسان کام نبرد
 تا بعد تو از جسم هویدا کردی
 سیرغ صفت بقاف گویت رفتم
 من بنده آن زلف سیاه تو شدم
 از یک نخعی پیش من کردی سیخ
 چون مرگ رسد شراب میاید جوت
 جان در سفر دور چو نزدیک رسد

وله

ایضاً

وله

ایضاً

و در ایضاً

خوش بمرهم از کند مانی و سینه
 مخمکن بنشینیم عبداً یغنی
 پیوسته نوازی چنگلی گوش کنی
 با ساد و زخمی دست در آغوش کنی
 در کنج خوابات شد آرام گرفت
 آرزای بگر که زین جهان کام گرفت
 تا عشق تو ام ستر سوید اگر دیدی
 که من اثری و کردی سپید اگر دیدی
 من چاکر آن روی چو ماه تو شدم
 در حال اسپر یک نگاه تو شدم
 خاک می تیز تک بتن باید آفت
 از باده ناپ تو بشه میاید ناخت

دیانتتیم این چنین داند
نوش با شکر و قند زودیک رسد

جان سرور از داد و دهانی غنیمت

ز یاد که بن خاک شد و سنگ بود

ولکاتب

عالم بشت گشت ز دیوان شسته
زودا شود بچهره شایان شسته

مهر فک عیان شد از ایوان شسته
امروز اگر که کاتب دیوان شسته

گر صد رسد در جان بهالک بخشد
ای ملک مندرس الما لک بخشد

خلعت بضا فقیر سا لک بخشد

بشد بکاتبش در اتمام کتاب

منت الکتاب بعون الملک الوهاب
و لقب سلطان الکتاب لشکر و سر محرابی